

نواآموز

رشد

۲

ISSN: 1606 - 9110

○ ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
○ برای دانش آموزان پایه های
دوم و سوم دبستان
○ دوره ی سی و پنجم ○ آبان ۱۳۹۷
○ شماره ی پی درپی ○ ۳۰۰ ○ ۳۲ صفحه
○ www.roshdmag.ir ○ ریال ۱۲۰۰۰۰



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی





وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

- ۱ این ماه، این روزها
- ۲ فرشته‌ی کوچک من
- ۳ تسبیح آبی او
- ۴ این و آن و آن یکی
- ۶ ماجراهای یک شانه به سر
- ۸ راز من و پاپا
- ۱۰ چناب نارنجی
- ۱۲ شعر
- ۱۴ هدیه‌های خط‌خطی
- ۱۵ نشانه
- ۱۶ پوشهر
- ۱۸ تمرین تیغ‌اندازی
- ۲۰ پرعکس
- ۲۲ شکل‌های قوطی کبریتی
- ۲۴ سرگرمی
- ۲۶ به دنبال هویج
- ۲۸ کار گروهی یک نغره
- ۳۰ همه‌چا نقاشی / داستان نیمه تمام
- ۳۲ خطای دید

♦ ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
♦ برای دانش آموزان پایه‌های دوم و سوم دبستان
♦ دوره‌ی سی و پنجم ♦ آبان ۱۳۹۷
♦ شماره‌ی پی‌درپی ۳۰۰

♦ مدیر مسئول: محمد ناصری

♦ شورای سردبیری:

علی اصغر جعفریان، طاهره خردور، احمد دهقان،
مجید راستی، سیدامیر سادات موسوی،
شاهده شفیعی، سید کمال شهابلو،
کاظم طلایی، احمد عربلو، شکوه قاسم‌نیا،
مهری ماهوتی، ناصر نادری، بابک نیک‌طلب،
محبت‌اله همتی، حبیب یوسف‌زاده

♦ دبیر: افسانه موسوی گرم‌رودی
♦ دستیار دبیر: زهرا اسلامی
♦ طراح گرافیک: فریبا بندی
♦ ویراستار: شراره وظیفه‌شناس

• وبگاه: www.roshdmag.ir
• پیام‌نگار: noamooz@roshdmag.ir

• شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب
خود را به مرکز بررسی آثار به نشانی زیر بفرستید:
• نشانی مرکز بررسی آثار: تهران، صندوق پستی
۱۵۸۷۵-۶۵۶۷ • تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲
• شمارگان: ۱,۱۶۰,۰۰۰ نسخه
چاپ و توزیع: شرکت افست

• نشانی دفتر مجله: تهران،
خیابان ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶۶
• صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۸۱
• تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۱
• نمابر: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸

تصویر گر: حدیثه قربان



۲۵
آبان

● روز شهادت امام یازدهم، امام حسن عسگری (ع)

۷
آبان

● بعضی ها با خواندن سرگذشت شهدای عاشورا، چهلمین روز شهادت امام حسین (ع) و یارانش را گرامی می دارند، شما چه طور؟

● وقتی اسمت حسین باشد، وقتی رفتار امام حسین (ع) را فهمیده باشی، آن وقت می شوی حسین فهمیده.

● دنیا، یک کتابخانه‌ی بزرگ است. پر است از کتاب‌های دیدنی، خوردنی و چشیدنی. کتاب‌های خواندنی هم زیاد دارد. تو عضو کتابخانه‌ی دنیا هستی؟

۱۷
آبان

● چه خوب است که زائر باشی؛ یعنی به دیدن کسی بروی که بهترین نشانه‌ی مهربانی است. من امروز زائر امام رضا (ع) هستم.

۱۶
آبان

● روز غم‌انگیز درگذشت پیامبر (ص) مهربان و شهادت امام دوم ما، امام حسن مجتبی (ع).

۸
آبان

۱۳
آبان

● روز دانش آموز و روز مبارزه با استکبار جهانی: بزرگ تر که شدی حتما تاریخ را بخوان تا بدانی نوجوانان و جوانان ما هم همیشه به فکر آزادی این سرزمین بوده‌اند.



فرشته‌ی کوچک من

من توی دلم یک فرشته‌ی کوچک دارم.
فرشته‌ای که وقتی می‌خواهم کاری بکنم،
یواشکی به من می‌گوید که آن کار را انجام
بدهم یا نه.

یک بار کسی داشت از دوست من
تعریف می‌کرد. من یاد یکی از کارهای بد
دوستم افتادم. خواستم آن را بگویم؛ اما زبانم
سنگینی کرد؛ یعنی فرشته‌ی دلم نگذاشت آن
حرف را بزنم. فهمیدم دارم حسودی می‌کنم
و نباید چیزی بگویم.

تو هم حتماً از این فرشته در دلت داری، فقط
یادت باشد اگر به حرف‌هایش گوش ندهی، با تو قهر
می‌کند. آن وقت دیگر دستت برای انجام کار بد و زیانت برای
گفتن حرف‌های نادرست، سنگینی نمی‌کند.
پس بیا مراقب این فرشته‌ی کوچک و مهربانمان باشیم.

افسانه موسوی گرمارودی





تَسْبِيحِ آبِیِ او

منیره هاشمی

تسبیح زیبایی
در دست مامان است
صد مهره‌ی آبی
در رشته‌ی آن است

تسبیح می‌گوید
یک دانه یک دانه
آهنگ نام تو
پیچیده در خانه

از آسمان نامت
با آفتاب آمد
با گفتن اسمت
بوی گلاب آمد



این و آن و آن یکی

جعفر توزنده جانی

سه تا دوست بودند تنبل و بی کار .
یکی این بود، یکی آن، و سومی هم آن یکی .
این کوتاه بود و کله گنده. آن و آن یکی دراز بودند و بی کله.
یک روز این گفت: «برویم دزدی!»
آن گفت: «چی بزدیم؟»
این گفت: «دیگ طلای خاله رعنا.»
آن یکی گفت: «جواب خدا را کی بدهد؟»
این گفت: «من من کله گنده!»
این کله گنده راه افتاد. آن و آن یکی بی کله هم پشت سرش رفتند تا به



خانهای خاله رعنا رسیدند.
 خاله رعنا یک دیگ قدیمی داشت از طلا.
این در زد. خاله رعنا آمد دم در. **این** با او حرف زد و سرش را گرم کرد. **آن** و **آن یکی** از دیوار بالا رفتند و تو حیاط خانه پریدند.
آن دیگ طلای خاله رعنا را برداشت و داد دست **آن یکی**.
آن یکی، دیگ به دست، از دیوار بالا رفت و پایین پرید و پا گذاشت به فرار.
آن هم پشت سرش از بالای دیوار پایین پرید و پا گذاشت به فرار.
این که دید **آن**ها کارشان را انجام داده‌اند، دست از سر خاله رعنا برداشت و دنبالشان دوید.

کمی که دور شدند، **آن** به **آن یکی** گفت: «زود باش، دیگ طلا را بده به من!»

آن یکی گفت: «چرا بدهم به تو؟»

آن گفت: «چون که من **آن** را از توی حیاط برداشتم.»

آن یکی هم گفت: «اما من بودم که با دیگ فرار کردم.»

یکی **آن** گفت و یکی **آن یکی**. با هم دعوایشان شد. **آن** زد تو سر

آن یکی. **آن یکی** زد تو شکم **آن**.

این آمد وسط که جدایشان کند، نتوانست. یک مشت هم توی

کله‌اش خورد. عصبانی شد. **آن** و **آن یکی** را زد.

سه‌تایی مشغول دعوا بودند که سر و کله‌ی خاله رعنا و پسرش پیدا

شد. خاله رعنا داد زد: «خجالت نمی‌کشید توی روز روشن از خانه‌ام

دزدی می‌کنید؟»

پسرش هم داد زد: «آهای! کی دیگ طلای ننه‌ام را دزدیده؟»

آن، دیگ طلا را محکم زد توی سر **این** و گفت: «**این** **این** کله‌گنده.»

پسر خاله رعنا دیگ را برداشت و گفت: «الآن خدمت هر سه‌تایتان

می‌رسم!»

این و **آن** و **آن یکی**،

پا گذاشتند به فرار.

پسر خاله رعنا هم به دنبالشان.

خدا می‌داند که دستش به **آن**ها

رسید یا نرسید، اما قصه‌ی ما به

سر رسید.

● تصویرگر: زهرا محمدنژاد



آگاما

● مژده رخشان



مابراهای یک
شانه به سر

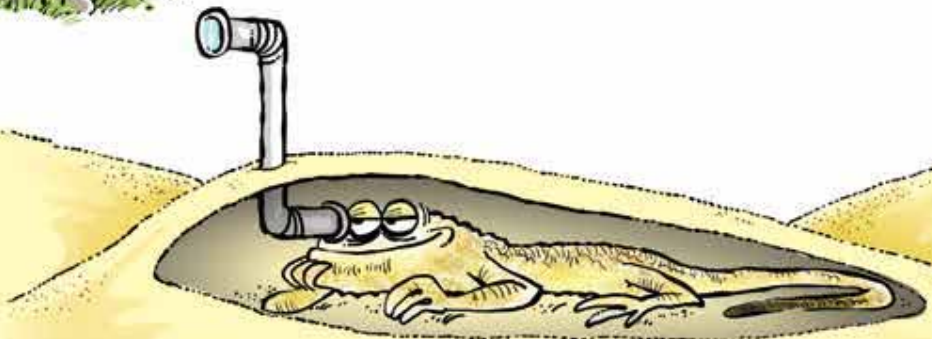
مارمولک قول داده است، حشراتی را که شکار می‌کند با دوستش شریک شود. او یک دوست مهمان‌نواز است.

آگاما از شانه‌به‌سر خواسته است، اگر صدای فیس فیس از خودش درآورد، نترسد. او گفته است، با در آوردن این صدا، دشمنانش را فراری می‌دهد، نه دوستانش را.

بعد از مدّت‌ها، شانه‌به‌سر تصمیم گرفت به شرق ایران، جایی در خراسان برود. آن‌جا یک دوست به اسم آگامای سر وزغی دارد.

شاید از خودتان پرسید، این دیگر چه موجودی است. دوست او یک خزنده است و بدنش از پولک یا فلس پوشیده شده است. وقتی احساس خطر می‌کند، خیلی زود گودالی در شن می‌کند و توی آن پنهان می‌شود.

دوست شانه‌به‌سر یک مارمولک است. نه، ترس ندارد. او قرار نیست شانه‌به‌سر را اذیت کند.



کم تر کاغذ مصرف کنیم



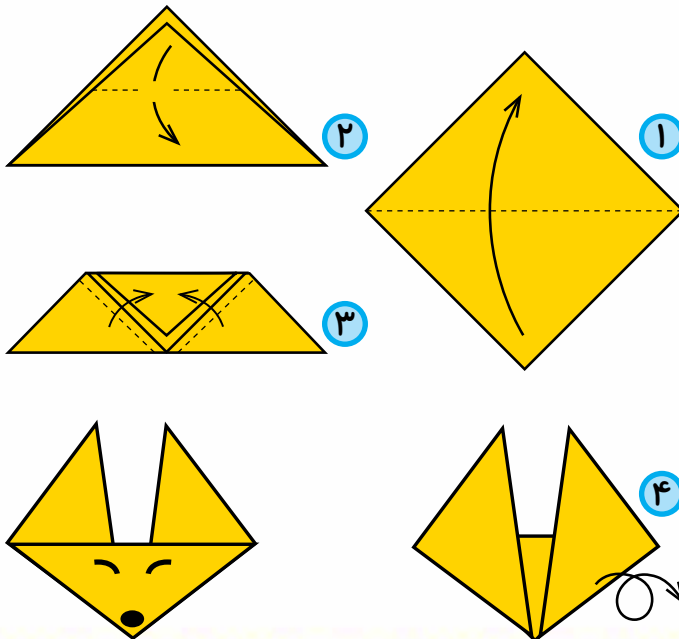
اگر کاغذ کم تری مصرف کنیم:
- درختان بیش تری را نجات می دهیم.
- کم تر زباله تولید می کنیم و برای تولید کاغذ بیش تر انرژی مصرف نمی شود.
- می توانیم اسم خودمان را دوست دار طبیعت سالم بگذاریم.
* پس از سر رسید سال های قبل یا از پشت کاغذ های تبلیغاتی به جای چرک نویس استفاده کنیم.
* از پدر و مادرمان بخواهیم تا جایی که می توانند، از دستگاه خودپرداز بانک، رسید کاغذی نگیرند.



اورینگامی با کاغذ های باطل شده

با استفاده از کاغذ های تبلیغاتی و باطل شده می توانیم اورینگامی بسازیم. به کار دستی هایی که با تا کردن های منظم کاغذ درست می شوند، اورینگامی می گویند؛ یعنی به چسب یا قیچی برای درست کردن آن ها احتیاج نداریم.
اورینگامی سر روباه:

برای درست کردن اورینگامی روباه باید کاغذمان مربع باشد؛ اگر نیست آن را با قیچی مربع می کنیم و بعد قیچی را کنار می گذاریم.
• مربع را از روی قطر یا خط وسط آن تا می زنیم.
• حالا یک مثلث داریم. سر مثلثمان را به سمت پایین تا می زنیم.
• حالا کاغذ را پشت و رو می کنیم و دو طرف مثلث را که هنوز تا نشده اند، شبیه گوش های روباه به سمت بالا تا می زنیم.



• تصویر گر: آرش عادل





آزمایش‌های جالب

○ داوود مظلومی
○ عکاس: اعظم لاریجانی

● یک بار یواشکی
با بابا این آزمایش را
تمرین کن تا موقع اجرا،
مشکلی پیش نیاید.

● یک تکه کاغذ را آتش بزن و توی شیشه بینداز.
بعد خیلی سریع بادکنک را روی دهانه‌ی شیشه
بگذار.
چه اتفاقی می‌افتد؟

۱) یک بادکنک را پر از آب کن. سرش کمی خالی
باشد تا بتوانی آن را گره بزنی.

۲) حالا بادکنک را روی دهانه‌ی یک ظرف شیشه‌ای
دهانه گشاد، مثل شیشه‌ی سُس بگذار.
* چه اتفاقی برای بادکنک می‌افتد؟

حالا وقت آن است که با نمایش این آزمایش
به خانواده‌ات نشان بدهی، علم خیلی
سرگرم کننده و جالب است.

● از اعضای خانواده پیرس، چگونه
می‌توانیم بدون این که به بادکنک
فشار بیاوریم، آن را توی شیشه‌ی
سُس بیندازیم؟





● حالا در جمع خانواده درباره‌ی این آزمایش با هم گفت‌وگو کنید.

چرا این طور شد؟

بعد از آتش زدن تکه کاغذ چه اتفاقی افتاد؟

می‌توانی این آزمایش را با

چیزهای دیگر انجام بدهی؟



جناب نارنجی

علی آبه زین العابدین



نه پر تقالم، نه نارنگی، به من می گویند، جناب نارنجی. مغزم پر است از فکرهای جدید و رنگی منگی. بعضی ها می گویند، چه جالب! بعضی می گویند، چه خودخواه! بعضی هم فریاد می زنند، چه بی مزه و بی جا! کارهایی هم می کنم خیلی جدی اگر نکویند، یخ نکنی نارنجی! وقتی هم سر به سر آدمها می گذارم و می خندم، پسر می گوید: «تو به این بزرگی می خواهی بگویی خیلی زرنگی؟»

۱

لباس مهمانی



نهی دانم کدام لباس را برای مهمانی امشب بپوشم؟



امشب به مهمانی دعوت شده ام.



این جاکه لباس های جورواجور من است.

۲

غلط املایی



به نظر شما معلم اشتباه کرده یا من اشتباه املا گفته ام؟

آن مرد با اسب در اسب و اسب آمد. لا غلط



مطمئنید درست املا گفتید؟ آبرویم جلوی معلمیان رفت.

دفتر املا نارنجک کلاس دوم رب

۳

تندتر و تندتر برو



از دوچرخه های ثابت خانگی بیش تر از این نمی شود انتظار داشت.



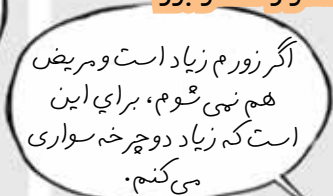
آی! آرنج من شکست.

عوضش به یک جای رسیده ام. به زمین رسیده ام!

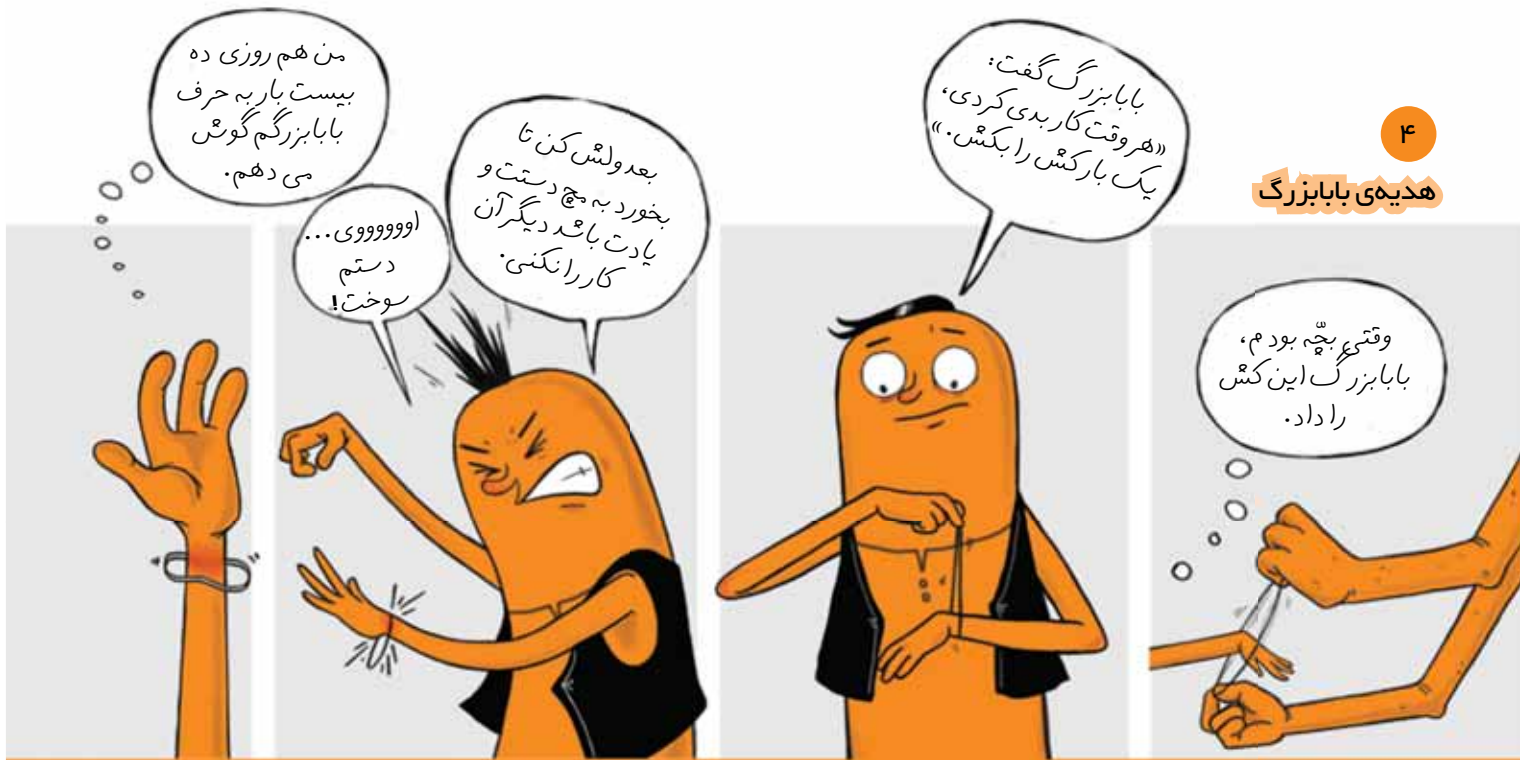
تند تر برو، تند تر برو... برو دوچرخه... هه... برو...



ولی هر چه رکاب می زنم به هیچ جا نمی رسم.



اگر زورم زیاد است و مریض هم نمی شوم، برای این است که زیاد دوچرخه سواری می کنم.



تصویر گر: ثریا مختاری





وقتی که باران... مریم هاشم پور

وقتی که باران بند آمد
در باغمان یک کرم دیدم
یک مشت سنگ ریز و رنگی
دور و بر آن کرم چیدم

از لای آن دیوار سنگی
فوری خزید و پیش جو رفت
تا دید دنبالش دویدم
با کله توی گل فرو رفت

خیلی خوشم می آمد از او
روی زمین هی کش می آمد
پیشم نماند و رفت، شاید
او با کمی خواهش می آمد



خطِ باران

● خاتون حسنی



● تصویرگر: عاطفه شفیعی راد

باران چه می نویسی
نم نم به روی شیشه؟
گاهی شبیه برگ است
گاهی شبیه ریشه

گاهی شبیه رود است
گاهی به شکل دریاست
با این که خواندنی نیست
اما چه قدر زیباست!

یک اختراع تازه است
این شکل های بی جان
من ثبت کردم امروز
خطی به نام باران



هدیه‌های خط‌خطی

● کلر ژوبرت

دیروز به سیناکوچولو، پسر همسایه‌مان، یک کتاب داستان هدیه دادم. سینا زود کاغذ کادو را پاره کرد و با خودکار، تمام کتاب را خط‌خطی کرد. خیلی خودم را نگه داشتم که سرش داد نزتم، جلو نپریم و خودکار را از دستش نکشیم. توی دلم گفتم: «به من چه! مال خودش است.» ولی خیلی ناراحت شدم.

همان روز پیش بابابزرگ رفتم و برایش تعریف کردم. بابابزرگ دستی به سرم کشید و گفت: «حق داری ناراحت باشی. وقتی به کسی هدیه‌ای می‌دهیم، دوست داریم قدر آن را بداند و خرابش نکند.» بعد سیبی را که نصفه خورده بودم، به دستم داد و گفت: «باید حواسمان باشد، از هر چیزی که به دستمان می‌رسد درست استفاده کنیم. این سیب هم هدیه‌ی خداست؛ مگر نه؟»

شب موقع شام، دانه‌های برنج ته‌پشقایم را تا آخر خوردم. وقتی مسواک زدم، شیر آب را باز نگذاشتم. ماه را که توی آسمان دیدم، چراغ خواب اتاقم را خاموش کردم و توی دلم گفتم: «خدایا، کمکم کن تا هدیه‌هایت را خط‌خطی نکنم!»

● تصویر گر: حدیثه قربان





پروانه و شیطان

پروانه، کنار غنچه های کوچک سی نشست
 و نازشان می کرد. برای مورچه های گرسنه،
 دانه می بُرد. کفش دوزک های خسته را به
 لانه می رساند... سنجاقک به پروانه گفت:
 ((چه حال های قشنگی داری!))

پروانه خونتشتن آمد. حال هایبتش را هزار بار
 تکرار و به همه نشان داد. او تمام روز به
 حال های زیبایبتش فکر کرد. و دیگر به هیچ
 غنچه و مورچه و کفش دوزکی فکر نکرد...



مثنی: هری با هوئی
 فقط: هیدرفان بوم





بوشهر

عزت‌اله الوندی

عکاس: هاتف همایی



● پدر من صیاد است، صیاد ماهی. ما توی حیاطمان چند تا گرگور داریم، از همان‌ها که برای صید ماهی استفاده می‌کنند. پدرم با دوستانش در فصل صید ماهی به صید گروهی می‌روند.

در بوشهر برای صیادها، قایق و لنج و گرگور می‌سازند و تور ماهی‌گیری می‌بافند.

بوشهر یکی از بندرهای بزرگ خلیج فارس است که هر روز در آن کلی کالا جابه‌جا می‌شود.

● ماهی، میگو، شاه‌میگو و خرما از خوراکی‌های مردم این استان است.

مردمی که در دشت‌ها زندگی می‌کنند، گوشت خورش را می‌کوبند و به آن لپه و سیب‌زمینی اضافه می‌کنند و قیمه بوشهری درست می‌کنند.

● اگر به بوشهر بیایید با دست پر از این‌جا برمی‌گردید؛ چون صنایع دستی و سوغاتی‌های بی‌نظیری دارد.

● عمومی من در اسکله‌ی اصلی بندر کار می‌کند و دایی‌ام در گمرک.



● پسر عمه‌ام در نیروگاه اتمی کار می‌کند. من هم دوست دارم وقتی بزرگ شدم، ناخدای کشتی شوم.



افسانه‌ی قدیمی

● تصویر گر: الله ضیایی



● ننه ماهی از افسانه‌های دلنشین بچه‌های بوشهری است. این افسانه شبیه قصه‌ی سیندرلاست. گلابتون دختر مهربان و خوش قلبی است که با نامادری‌اش زندگی می‌کند. نامادری، گلابتون را اذیت می‌کند و سعی می‌کند نگذارد گلابتون با پسر پادشاه عروسی کند؛ اما خروس جای گلابتون را به پسر پادشاه نشان می‌دهد و...

راستی!

● در قدیم بوشهری‌ها وقتی کودکی تب می‌کرد، او را پیش حکیم می‌بردند. حکیم هفت تا سنگ ریزه دور سر کودک می‌چرخاند. بعد آن‌ها را به چهار طرف پرت می‌کرد و... سه روز این کار را می‌کردند تا تب کودک قطع شود. اما خیلی وقت‌ها کودک خوب نمی‌شد؛ چون بعضی حکیم‌ها، مردم را به روش علمی درمان نمی‌کردند.



یک بازی محلی

ارغون و باغک با دوستان خود لب دریا جیجه (جوجه) خروس بازی می‌کنند. ارغون استاد است و با دست آب را هم می‌زند تا کف کند. وقتی آب صاف و بی حرکت شد، دست‌هایش را شکل دایره روی آب می‌گذارد. بچه‌ها با انگشت به آب میان دست‌های ارغون ضربه می‌زنند تا آب قلپ صدا کند. کسی که انگشتش محکم صدا بدهد، جیجه می‌شود. کسی که انگشتش آهسته صدا کند، خروس می‌شود. این کار را آن‌قدر تکرار می‌کنند که فقط یک خروس بماند و بقیه جیجه بشوند. حالا همه به آب می‌زنند و خروس، جیجه‌ها را دنبال می‌کند. او نباید بگذارد آن‌ها به لنگر کشتی برسند.

تمرین تیغ اندازی

فروزنده خداجو



ای تیغ، برو
به سوی هویج
خوش مزه!



من باید یکی از
تیغ‌هایم را بردارم
و تمرین تیغ‌اندازی کنم.



ای وای... ندیدمت
خرگوشه! بدو، فرار
کن!



نه، نه، تیغ نینداز! من
این جاهستم.





برعكس

● مهشيد محمدي
● عكاس: اعظم لاريجاني



توجه!

برای این بازی به هیچ وسیله‌ای نیاز ندارید.

۲

● حالا سر گروه هر حرکتی که بکند، شما باید عکس آن را انجام دهید. مثلاً اگر سر گروه، سرش را به سمت راست خم کرد، شما باید سرتان را به سمت چپ خم کنید.

۱

● اول یک نفر را به عنوان سر گروه انتخاب کنید. با فاصله‌ی مناسب روبه‌روی سر گروه بایستید؛ طوری که همه، سر گروه را ببینید و بتوانید حرکت‌های ورزشی را به راحتی انجام دهید.



۲۰





۳

این بازی خیلی آسان است؛ ولی وقتی می‌خواهید آن را سریع انجام بدهید، کمی سخت می‌شود. هر بازیکنی که نتواند عکس حرکت سرگروه را انجام بدهد، از بازی بیرون می‌رود.

۴

آخرین نفری که بتواند همه‌ی حرکت‌های سرگروه را برعکس انجام بدهد، خودش سرگروه می‌شود.



۲۱



وسایله‌های لازم:
 قوطی‌های کبریت در
 اندازه‌های کوچک و بزرگ،
 چوب کبریت، کاغذ رنگی، کاغذ
 کادو، چسب مایع، قیچی، ماژیک
 در صورت نیاز.

شکل‌های قوطی کبریتی

- طرح: فاطمه رادپور
- اجرا: حنا حبیبی
- عکاس: اعظم لاریجانی

● قوطی کبریت مثل یک کشو است. ما برای درست کردن این کاردستی‌ها از کشویی بودن قوطی کبریت استفاده می‌کنیم. چیزهایی درست می‌کنیم که با باز و بسته شدن قوطی کبریت، شکل آن‌ها عوض شود.





● روی هر دو قسمت قوطی کبریت، کاغذ رنگی بچسبان. روی یک کاغذ رنگی دیگر یا کاغذ کادو شکل یک حیوان را بکش. دور آن را بپُر و روی قوطی کبریت بچسبان. برای پاهای حیوان از دو چوب کبریت استفاده کن و آن‌ها را توی قوطی بچسبان.

- با بیرون کشیدن کشوی قوطی کبریت، پای حیوان بلند و کوتاه می‌شود.
- شما می‌توانید از عکس خودتان یا از عکس‌های دیگر استفاده کنید.





بگرد و پیدا کن!

● در تصویر زیر چند اشتباه وجود دارد؟ آن‌ها را پیدا کن.

● سام سلماسی



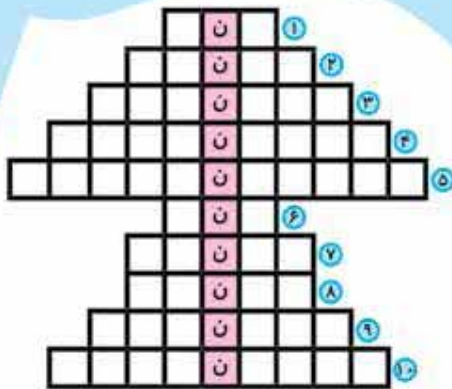
جدول

● زهرا اسلامی

* به حرف ن در وسط جدول توجه کن. در هر ردیف دو کلمه است که یکی با حرف ن تمام و دیگری با این حرف شروع می‌شود.

۱. سنگ بسیار ریز. - تری و رطوبت کم
۲. در رگ‌های موجودات زنده است - همان منقار
۳. سخت نیست. - برای عبادت خدا می‌خوانیم.
۴. از ابر می‌بارد. - هم اسم دختران و هم نام یک ستاره است.
۵. با محبت - میوه‌ی مورد علاقه‌ی میمون‌ها.

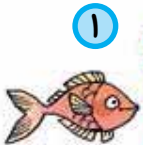
۶. مرد نیست. - دور قرقره می‌پیچد.
۷. در حمام است. - هم پشه دارد، هم زنبور.
۸. نام امام دوم ما شیعیان - خوب و زیبا.
۹. به معنی دنیا. - نام گلی خوش بو است.
۱۰. پایتخت کشور ما، ایران. - میوه‌ای از خانواده‌ی مرگبات که شکوفه‌های خوش‌بویی دارد.



این کتاب هم خواندنی است



● نام کتاب: داستان‌های پیه چپه
 ● نویسنده: طاهره ایبید
 ● ناشر: امیر کبیر
 ● تلفن: ۰۲۱-۳۳۹۰۰۷۵۱-۲



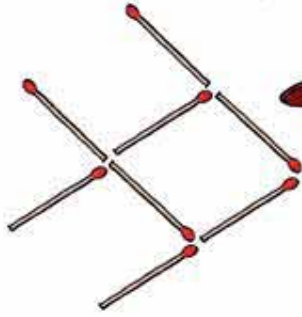
بازی و ریاضی

علی حیدری

اگر چند عدد ۲ را با هم جمع کنیم، کدام عدد زیر به دست نمی آید؟

- ۱۰ ۸ ۶ ۷

طاهره خردور



با حرکت دادن کدام دو چوب کبریت، جهت حرکت ماهی عوض می شود؟

طاهره خردور

در هر ردیف دور شکل های بی ربط خط بکش.

بگرد و پیدا کن!

سام سلماسی

در این تصویر چند پرنده می بینی؟



به دنبال هویج

● منوچهر اکبرلو

ورفت؛ ولی او که گردونمی خواست. تصمیم گرفت آنهارا به سنجاب بدهد.

خرگوش: به به... هوا آفتابه! سلام، سلام سنجابه! بیایرون از لانه، گردو دارم، سه دانه. یکی، دوتا و سه تا، سنجاب خانم بفرما.

قصه گو: سنجاب با خوش حالی گردوها را گرفت.

سنجاب: دست شما درد نکند، خرگوشه، می گذارمش این گوشه. من هم چهار تا سیب دارم، الآن برایت می آورم.
قصه گو: بله، چهار تا سیب. این یکی، این دو تا، این سه تا، این هم چهار تا. خرگوش سیبها را گرفت و رفت و رفت، تا رسید به جوجه تیغی.

خرگوش: یک و دو و سه و چهار، جوجه تیغی خردار! چند سیب دارم خوش مزه، آبدار و سرخ و تازه.

قصه گو: یکی بود، یکی نبود. یک خرگوش بود که با بچه اش خرگوش کوچولو زندگی می کرد.

یک روز خرگوش کوچولو سرما خورد. خانم خرگوشه تصمیم گرفت یک سوپ خوش مزه برایش درست کند؛ اما دید که توی خانه، هویج ندارد. راه افتاد و رفت دنبال هویج. کمی که رفت رسید به میمونه.

میمون: سلام، سلام خرگوشه. من این بالا هستم؛ این گوشه.

قصه گو: خرگوش هم سلام کرد و گفت که دنبال هویج می گردد؛ اما میمون که هویج نداشت، گردو داشت.

میمون: گردو دارم، سه دانه، همین جا توی لانه. یکی، دوتا و سه تا، خرگوش خانم بفرما!

قصه گو: خرگوش از میمون تشکر کرد. گردوها را گرفت





قصه گو: بعد چهار تا سیب را داد به جوجه تیغی. این یکی، این دوتا، این سه تا، این هم چهار تا سیب آبدار و سرخ و...؟
خر گوش: تازه!

جوجه تیغی: دست شما درد نکند خر گوشه، می گذارمش این گوشه. چه سیب های قشنگی! چه خر گوش مهربان و زرنگی! پنج تا هویج برای تو، این جواب هدیه ی تو.

قصه گو: جوجه تیغی پنج تا هویج به خر گوش داد. این یکی، این دوتا، این سه تا، این چهار تا، این هم...؟

جوجه تیغی: پنج تا!

قصه گو: بله، پنج تا! خانم خر گوشه خیلی خوش حال شد. از جوجه تیغی تشکر کرد و به لانه برگشت.

فوری دست به کار شد. یک سوپ خوش مزه پخت و به بچه اش داد. بچه خر گوشه هم سوپ را تا آخرش خورد تا زود زود خوب شود. خدا کند که همین طور شود!



این نمایش را می توانید هم با عروسک هم بدون عروسک در مدرسه اجرا کنید.



کارگروهی یک نفره

○ سپیده خلیلی

حیاط و چندبار به در و دیوار کوبید. بعد آمد و با اخم نهار خورد.

مامان پرسید: «از مدرسه چه خبر؟»

امیر خودش را لوس کرد و گفت: «هیچی!»

مامان گفت: «اگر بگویی، نمی‌خواهم حرف بزنی بهتر است تا بگویی، هیچی.»

امیر کمی با انگشت‌هایش بازی کرد و کم‌کم به حرف آمد: «امروز با آن یکی کلاس سوم مسابقه‌ی فوتبال داشتیم. یادتان هست، چه قدر زحمت کشیدم؟»

دیدید، چه قدر تمرین کردم؟»

گفتم: «به جز ما، همسایه‌های بیچاره هم دیدند. هر کس باور نمی‌کند، بگو بیاید از همسایه‌ها پرسد.»

با اخم زیرچشمی‌نگاهی به من کرد: «همه‌ی کلاس می‌دانند، چه قدر فوتبالم خوب است؛ اما توی زمین هیچ کس به من پاس نداد.»

مامان با تعجب پرسید: «یعنی یک‌بار هم توپ را نگرفتی؟»

امیر لبخند زد: «چرا، زرنگی کردم و توپ را از امید، مدافع خودمان گرفتم. او می‌خواست توپ را از من بگیرد و خودش گل بزند، نگذاشتم.»

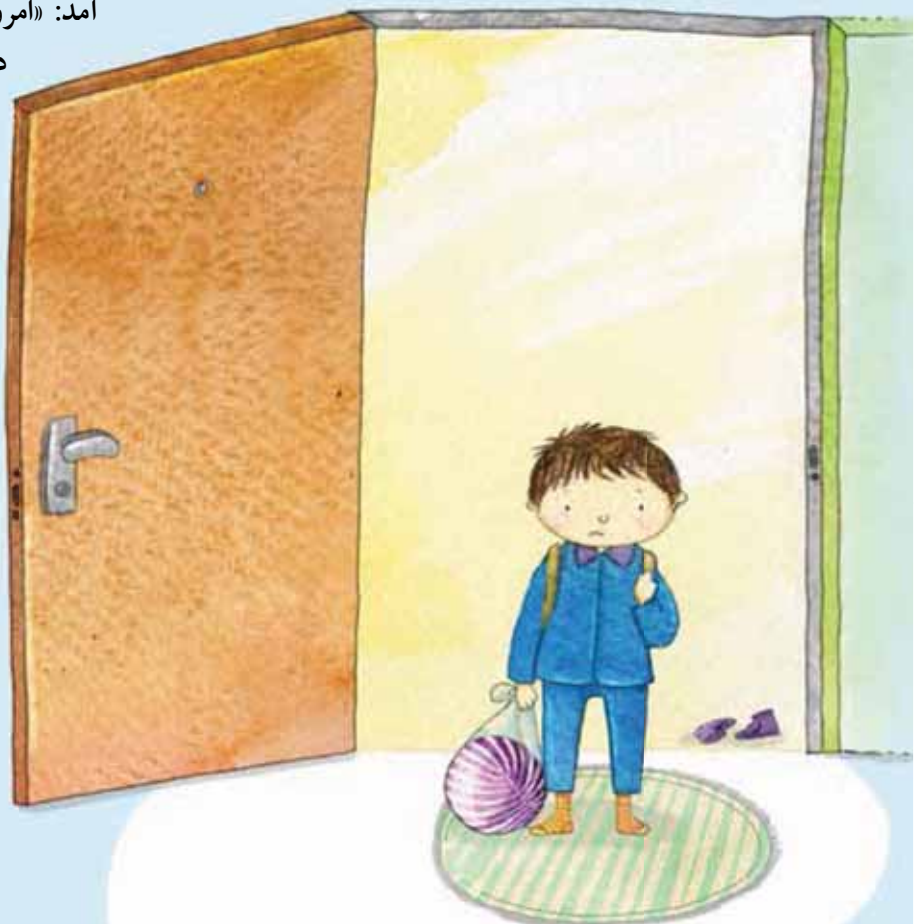
پرسیدم: «خودت گل زدی؟»

باز اخم کرد: «نه، شایان نگذاشت.»

مامان گفت: «خب، معلوم است! بچه‌های آن تیم هم بی‌کار نمی‌نشینند.»

برادرم، امیر یک سال از من بزرگ‌تر است و در کلاس سوم درس می‌خواند. به قول مامان اگر از صبح تا شب دنبال توپ بدود، خسته نمی‌شود. می‌گوید، می‌خواهد بازیکن فوتبال بشود.

امروز امیر با چشم‌های قرمز و صورت پف کرده آمد خانه. با اخم سلام کرد. توپش را برداشت و رفت توی





– بله، ولی به جای این که با هم زحمت بکشند و برنده بشوند، هر کسی تنهایی زحمت کشید و نبرد. من باز هم خندیدم. این بار به خودم که چرا بی خودی خندیده بودم.

– نه، شایان توی تیم خودمان بود. مامان یک مرتبه زد زیر خنده. حالا نخند و کی بخند: «حتماباختید!»

من از خنده‌ی مامان خنده‌ام گرفت؛ ولی نفهمیدم مامان به چه می‌خندد. تا این که گفت: «فوتبال یک بازی گروهی است و شما بلد نبودید کار گروهی کنید.»
– اتفاقاً فوتبال همه‌ی ما خوب است. نباید می‌باختیم.
– اگر هر کدامتان به دیگری کمک می‌کرد، حتماً می‌بردید. پرسیدم: «یعنی امیر باید زحمت می‌کشید تا شایان یا یکی دیگر گل بزند؟»

حالا تو بگو:

- تو می‌توانی دوست پیدا کنی؟
- تا به حال کار گروهی انجام داده‌ای؟
- هدف گروهتان چه بوده است؟
- تو چه وظیفه‌ی ای داشتی؟



این کتاب هم خواندنی است



- نام کتاب: زمین بازی...
- مترجم: احمد تصویری
- ناشر: انتشارات مهرسا
- تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۸۱۹۸۹





فهمه‌جا نقاشی

● رویا صادقی



یادت هست گفتم، اگر می‌خواهی نقاشی‌ات زیباتر شود، سعی کن نقاشی‌هایت رنگارنگ باشد؟ حالا یک راز دیگر هم به تو می‌گویم: «سعی کن از نقش‌های اطرافت کمک بگیری.» روی فرش، پرده و لباس‌ها، نقش گل‌های مختلف یا شکل‌های هندسی وجود دارد. در طبیعت هم نقش‌های زیادی هست؛ نقش روی برگ‌ها و تنه درختان یا شکل‌هایی که ابرها در آسمان می‌سازند.



ما می‌توانیم با استفاده از این نقش‌ها، نقاشی‌هایمان را زیباتر کنیم.



داستان نیمه تمام...

کبری بابایی

دوست خوبم اگر به نوشتن علاقه داری، ماجرای سطل زباله‌ی گرسنه و یابیل زنگ زده را کامل کن و آن را برای مجله‌ی نوآموز بفرست.



سطل زباله گفت:
«گرسنه‌ام.
دل‌م ضعیف می‌رود.
پس ناهار من چی
شره؟»

آقای چارو جواب داد: «فعلاً که از غذا
خبری نیست.
چون...»



حالا درباره‌ی موضوع‌های
زیر نقاشی بکش، نقاشی‌هایی پر از
نقش‌های رنگارنگ. آن‌ها را
برای ما بفرست.

* دشتی پر از گل زیر بارش باران
* مادرم لابه‌لای پارچه‌ها



هستی روشنی قلعه‌شیخی از خوزستان



بیل زنگ زده، ته انباری به
دیوار تکیه داده بود و غمگین
می‌خورد. نگاهی به چارو
کرد که مثل همیشه
با خیال راحت
فواب بود و فروپف می‌کرد.
یک مرتبه صدایی شنید...



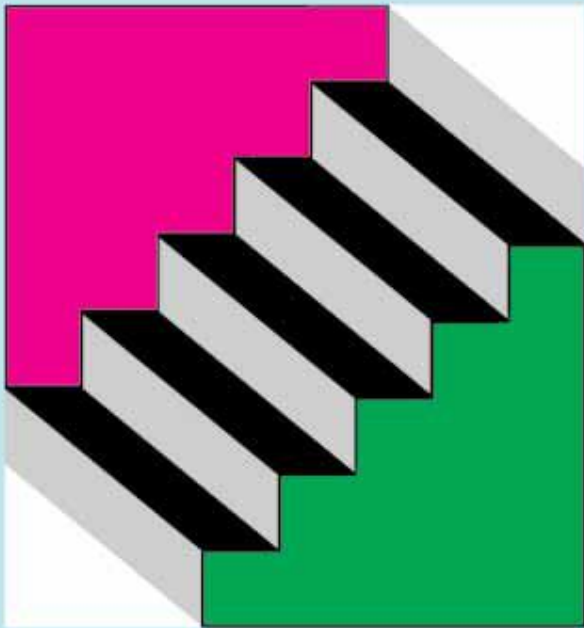
مطهره غضنفری از همدان



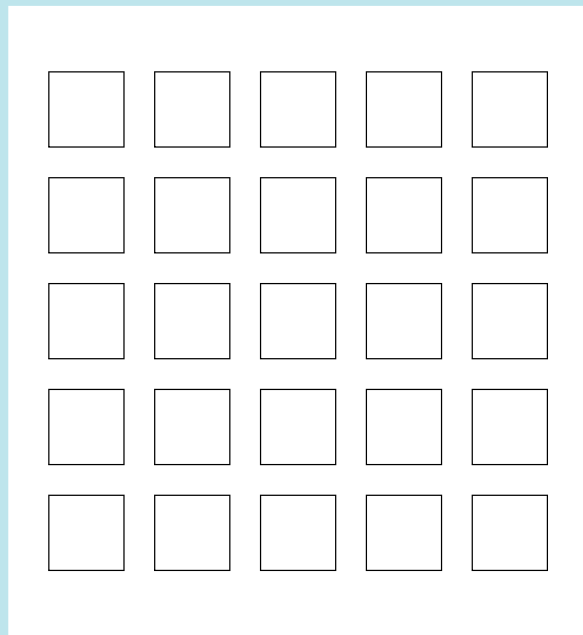
خطای دید!

محمدهادی نیکخواه آزاد

* به این پله‌ها نگاه کن. همه‌ی آن‌ها رو به بالا هستند. فکر می‌کنی اگر تصویر را به سمت پایین بچرخانیم، پله‌ها چه شکلی می‌شوند؟ مجله‌ات را نیم‌دور بچرخان. پله‌ها کدام طرفی شدند؟

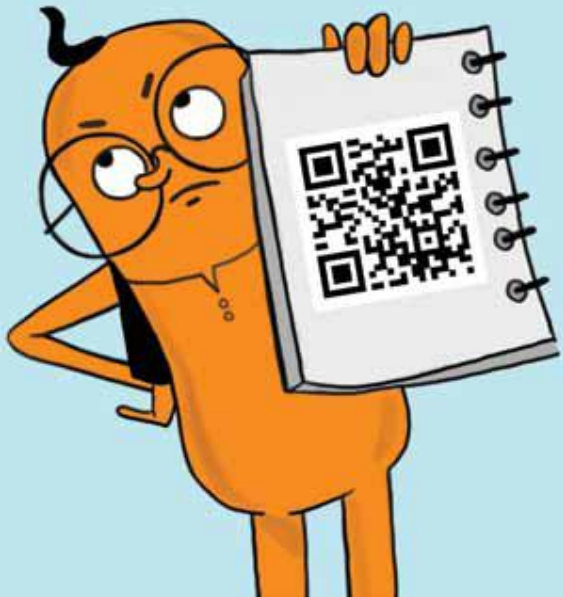


* فکر می‌کنی می‌توانیم چشم‌ها را به اشتباه بیندازیم؟ مداد سیاهت را بردار و مربع‌ها را رنگ کن. حالا دوباره به تصویر نگاه کن. بین مربع‌ها شکل‌های دایره‌ای طوسی‌رنگ از کجا آمدند؟!



خطای دید چگونه به وجود می‌آید؟

توجه: از بابا یا ماما بخواه گوشی همراهشان را روی بارکدخوان بگیرند تا بتوانی تصویرهای خطای دید بیش‌تری را ببینی.



بعضی از تصویرها طوری طراحی شده‌اند که وقتی به آن‌ها نگاه می‌کنیم، فکر می‌کنیم حرکت می‌کنند یا شکلشان با چیزی که فکرش را می‌کردیم، فرق می‌کند. این پدیده‌ی جالب، به خاطر اتفاق است که در مغز می‌افتد.

پدر و مادر گرامی

چگونه این تصویر را دانلود کنیم؟ با یک گوشی هوشمند، به کافه بازار یا هر فروشگاه رایگان دانلود اپلیکیشن بروید و عبارت QR را دانلود کنید. کد را به

سادگی می‌توانید، با هر کدام از این برنامه‌ها بخوانید:

*QR code Reader *Red Laser



تارت



- زهرا اسلامی
- عکاس: اعظم لاریجانی
- تصویرگر: آرش عادل

مواد لازم:

- بیسکویت پتی‌بور، یک بسته ● کره، ۵۰ گرم ● مربا، عسل، میوه و شکلات برای پر کردن تارت



طرز تهیه:

- ۱ بیسکویت را پودر کنید. کره را به آن اضافه کنید تا به شکل خمیر شود.



- ۲ توی قالب مورد نظرتان نایلون بگذارید. حالا خمیر آماده شده را توی قالب بریزید. خمیر را به دیواره‌ها کامل فشار دهید تا شکل قالب را به خود بگیرد.

- ۳ آن را برای یک تا دو ساعت توی یخچال بگذارید تا خودش را بگیرد.



- ۴ می‌توانید توی تارت، میوه‌ی خرد شده، عسل، مربا یا شکلات مایع بریزید؛ تزئین کنید و نوش جان کنید.

تولد اژدها

طاهره ایبد
تصویرگر: لاله ضیایی

